

حماسه ایرانی و ادبیات عامیانه روسی

نوشته ولادیمیر مینورسکی

ترجمه محمود رجب‌نیا

همه کشورها هر گاه ببینند که شاهکارهای متفکران و شاعرانشان را ستایش با در بیرون مرزهای ملی از آنها تقلید می‌کنند به آنان احساس سربلندی دست می‌دهد. در زمینه سنتهای حماسی این احساس فزونی می‌گیرد. از آن‌سرد که اینها حاصل آفرینش روان مردم و چه بسا فیضان مستقیم آن است. از سونی این آثار نمی‌تواند در سرزمین دیگری گسترده شود مگر آنکه مردم آنجا توانائی دریافت آنها را داشته باشند. هر گاه شخصیتها و اعمال آنان سخت با نبوغ مردمی خاص بستگی داشته باشد، آنچنانکه در حماسه ایرانیان چنین است، امکان اشاعه و جهان‌گیری آنها فراوان است. اگر نتوانیم داستان بهلولانان خویش را برای همسایگان به آسانی بازگو کنیم دیگر رساندن عناصر بسیار خاص ملی و شگفت‌انگیز که با این آثار در آمیخته باشد دشوارتر می‌شود.

اما شگفت‌آمیز است که بینیم روح ایرانی به همان قوتی که در حماسه ایرانی مندرج شده است، در مردم نزدیک و دور آنان نیز تأثیر کرده و امتیاز خویش را نمودار ساخته است.

حماسه ایرانی نیز نه تنها در میان مردم ایرانی نژاد مانند سفدیان در شرق و کردان در غرب اشاعه یافته است، بلکه مردم مسلمان نژادهای گوناگون از عرب و ترک نیز شاهنامه را با بر گرداندن به زبان خویش سپاس می‌گذراند. مورخ ارمنی مسیحی موسی خورلی تقریباً دوست سال پیش از به نظم کشیده شدن شاهنامه از

جنگهای رستم سگچیک^۱ (رستم سگری) یاد می‌کند. حتی تا این اواخر آوازه‌های کردی و ارمنی در بیرامون دریاچه وان از سرافرازیهای پهلوانان شاهنامه یاد می‌کردند. کمی دورتر در شمال، دلبران کرjestan آثار شاعر طوس را به نثر و نظم برگردانیدند و کوهستانیان درشت رفتار سوان و پشاورچر کس^۲ پیکارهای رستم و بیژن را بازگو می‌کردند. در این گفتار به ویژه تأثیر حماسه ایران و شاهنامه در ادبیات عامه روس، جدا از ترجمه مستقیم یا غیر مستقیم که به دست مترجمان یا شاعران دانشمند شده است، توجه داریم.

حماسه روسی مشتعل بریلینهای^۳ بسیاری است که از جنگهای باگایرها^{**} یاد می‌کند. بیلینها به چند دوره تقسیم می‌شوند که مشهورترین آنها از دوران کیف است و داستانهای پهلوانان دربار ولادیمیر خورشید سرخ. شخصیت تاریخی‌ای که این نام به او اطلاق شده است همانا امیر نام‌آورد (۹۷۲-۱۰۱۵ م) است که سبب در آوردن روسها به آئین مسیحیت، کلیسا بنیاد عینیت یافت. پس دورانی که بیلینها شکل گرفتند و تنظیم شدند، بایستی بعد از سنه دهم^۴ باشد. اما هیچ چیزی مخالف این فرض نیست که بیلینها بسیار کهن تر از دوران امیری باشند که به او نسبت داده شده‌اند.

بیلینهای کیف را در مجلدات قطور بررسی و تحلیل کرده‌اند. اما اگر تصور کنیم که مسائل مربوط بدان قطعی حل شده است، به خطا رفته‌ایم. مسائلی که درباره آن بسیار بحث شده است همانا نفوذ شرق و به ویژه ایران است در بیلینها. در اینجا باید سه مطلب را در نظر گرفت:

۱- به روزگار کهن روسیه جنوبی با اقوام ایرانی مسکون بود. نه تنها گفته

۱- Sagtchik

۲- Svanes, Pchavs, Tcherkes

* bylines

** bagetyrs

۳- در آغاز قرن سیزدهم نام ایلیا (Ilia) در ادبیات مغرب برده می‌شود.

مورخان بلکه کتیبه‌ها و نامهای جاها که هنوز برجای مانده گواه است^۲. پس محتمل است که این ایرانیان که با اسلاوها روابط مستقیم داشتند توانسته باشند روایات منقول خود را به آنان منتقل سازند. اسلاوها و ایرانیان تنها مردمی از هند و اروپاییان هستند که خدا را با نامی مشابه می‌خوانند. فارسی باستان *baga* و اسلاوی *bog* ؟

۲- از جایی تصور شده است که ترکان به ویژه کومانها (به روسی *Polovisi*) در قرون یازدهم و دوازدهم واسطهای شده‌اند برای انتقال روایات ایرانی به شرق و غرب.

۳- آخرین مطلب که در آن احتمال بیشتری است، مربوط است به مردم مسیحی قفقاز: گرجیان و استها و حتی چرکها^۳ که با همدندان خویش در کیف و مسکو ارتباط داشتند، چه با روایات را هم منتقل ساخته باشند.

بازی چون به مطالب همانندی در بیلینهای روسی و حماسه‌های ایرانی برمی‌خوریم نمی‌توانیم آنها را صرفاً تصادفی بدانیم.

فرضیه نفوذ شرقی را یک ادیب برجسته به نام ستاسو* (۱۸۶۸) پیش کشید که بسیاری مشابهات را یادآوری کرد و نیز همانندیهای صوتی مانند پروسلانر رستم و غیره را. اما زیاده رویهای او را در زمانش به شدت محکوم کردند. پروفسور دسولودف-میلر** که نسبت به اساس روایات و زبان فارسی شناسایی بیشتری دارد، با دانش و احتیاط کاملتری این فرضیه را مجدداً بررسی کرده است^۴. نتایجی که

* مقال بسیار چشمگیر هم نام رود دن است که در اوستا *danu* و استی *don* به معنی «آب» است. درک روسی بسیار مستند.

M. Vasmer, Die Iranier in Suedrussland (Untersuchungen über die ältesten Wohnsitze der Slaaven, 1) Leipzig, 1923.

۵- چرکها در قرن هجدهم به اسلام گرویدند.

* Stasov

** Vsavolod F. Miller

۶- Exkursi v oblast, russkago narodnago eposa, Moscou 1892.

گرفته است نیز موجب طرح بسیاری مسائل شده است^۲. اما کار او زمینه‌ای شد از حقایق کامل. اینک به بررسی گفته‌های استاد در گذشتهام می‌پردازم و نگاهی را که هنوز مورد بحث و تردید هستند، تحلیل می‌کنم:

پهلوان اصلی حماسه‌های کیف ایلیاموروم^۳ است. تصور کلی این شخصیت بی‌گمان با رستم که نماینده پهلوانان قنودال است، متفاوت است. رستم که در اوستا و روایات کهن کاملاً ناشناخته است، به حماسه‌های خاص سیستان تعلق دارد که سر انجام با وجود نابسامانی‌هایی که این شخصیت در طرح کلی حماسه ایران ایجاد کرد، در روایات شاهان بزرگ ایران جای گرفت. از این گذشته ایلیا یک شخصیت امیل محبوب است «پس یک روستائی» و یک قزاق پیر، با اینهمه سرگذشت این دو پهلوان دارای همانندیهای شگفتی است.

نخست آنکه رفتار امیر ولادیمیر نسبت به ایلیا همانند رفتار کیکیوس است با رستم. کار این دو پهلوان چندان بر وفق مراد نیست. خدماتی که ایلیا برای ولینمعت خویش انجام می‌دهد نیز چندان دست کمی از آن رستم ندارد^۴. هر دو ولینمعت نسبت به پهلوانان خویش شکرگردد و در بازیین لحظه تنگی و سختی در یاری خواستن بی‌تاب و دم‌لا به‌گرددون فریبکار چه سودا به چه ایراکیا^۵ گرفتار شهوت و هوای نفس شومی هستند. و موسدهای دل‌بایی سودابه نسبت به سیاوش و اتهامات بسیار او برای بزهکار جلوه‌گر ساختن شاهزاده جوان همانند ایراکیاست نسبت به کاسیان^۶ پهلوان جوان.

v. N. Dachkevitch dans les Mémoires de l'Académie des Sciences, classe historique, Série VIII, Tome 1, No.2, pp. 71-112. Cf. Krymsky, Istoriya Persii, Moscou 1909 (Trudy po vestokovedeniю, XVI, t.1, No.4), P. 252.5.

* Ilya de Mouroum

۸- V. Miller در ص ۲۵ تفاوت‌های موجود میان حق‌شناسی ولادیمیر تاریخی را با ولادیمیر افسانه‌ای که تحت نفوذ حوادث هم‌زاد ایرانی او قرار دارد، مقایسه کرده‌است. اما خاطره شکرگردد و ولادیمیر در یاد مردم با وجود عدم درج آن در تاریخ مانده است.

** Apraxia

*** Kassian

همانندیهای بعضی صفات و ماجراهای درجه دوم نیز امری است جالب توجه. به این دو پهلوان زوری داده شده است که رستم را بر آن می‌دارد تا از خدا درخواست کند از آن بگردد و ایلیا از فزونی بی‌کسران زور خویش خودداری می‌کند^۹. در لحظه‌های بحرانی بر زور پهلوانان به درخواست ایشان می‌افزاید. کارهای هر دو پهلوان از زور آزمایی همانند است: هم‌اوردن از زمین می‌کنند و فرمی افکنند^{۱۰}. ویکی از دشمنان را چون کرسی در زدن دیگران بکار می‌برد و درختان را به آسانی ریشه کن می‌کند. زور آزماییهای این دو پهلوان گار کاتوا^{۱۱} را پس می‌زنند. ایشان یازسا و به مال و خواسته بسی اعتنا هستند. معقت مشابه آنان درازی عمر است، که هر دو را پهلوان پیر می‌نماید و همنشینان آنان ایشان را به دیده بزرگتر می‌بینند. این هر دو در جنگ با دشمنان میهن، رستم با تورانیان و ایلیا با تافاران نام آور می‌شوند.

میلر صفات مشابه دو پهلوان را با کارهای رستم در مازندران برای باز آوردن کیتباد و جنگ ایلیا با شاه کالین^{۱۲} می‌سنجد و آنها را بر می‌شمارد:

۱- وضع بحرانی کشور.

۲- سر رسیدن پهلوان ناجی شاه.

۳- پهلوان با ولینعت خویش می‌رود، ولی ولینعت او از همدانستانی در جنگها خودداری می‌کند.

۴- پهلوانان (رستم و ایلیا) با لشکرهای برابری می‌کنند (تورانیان و تافاران).

۵- از کشته دشمنان پشته می‌سازند.

۶- نام سران دشمن همانندی دارد (کالین و فالون)^{۱۳}.

۹- به هنگامی که نیرد توسط سویاتوگور Sviatogor به او دهنده می‌شود.

۱۰- مهل ج ۱، ص ۵۵۳.

۱۱- Gargantina پهلوان دمانستانی است از رامله با کزانه‌های شکفت.

۱۲- Kaline

۱۳- مهل، ج ۱، ص ۴۶۰.

يك همانندی دیگر در یورش ایلیا است برای غنیمت‌گیری با هفت‌خوان رستم^{۱۲}. باید گفت که هفت‌خوان اسفندیار در راه دوتین دز^{۱۳} بیاد ماجراهای رستم را در مازندران تازه می‌کند و کلاً اسفندیار آنچنان در حماسه ایران با رستم همانند است که پنداری هم‌زاد کهن پهلوان است. چنین می‌نماید که ماجراهای برجسته زندگی رستم و اسفندیار جمعاً شاید در روایات مربوط به ایلیا تأثیر گذاشته باشد.

ایلیا مانند پهلوانان ایرانی برای رفتن به کیف «کوتاه‌ترین» راه را برمی‌گزیند که در آن موانع طبیعی (کوه و رود) وجود دارد؛ بویژه يك دشمن وحشتناك به نام سولوی راهزن^{۱۴} که شخصیت رازگونه او همه اسلاو‌شناسان را به تحیر انداخته است. سولوی به روسی یعنی «بلبل» و این راهزن گاهی مانند آدمی جلوه‌گر می‌شود و پدر هفت‌پسر و يك دختر است و در دژی زیبا جای دارد و گاهی هم چون مرغی رازگونه است که آشیانه‌اش بر فراز چند بلوط است^{۱۵}. نیروی عمده سولوی در توانایی او است در تقلید صدای جانوران چه با سوت و چه با فریاد؛ آنچنان که شنونده را کر و دشمن را هراسان می‌سازد. سرشت سولوی بی‌گمان در آمیخته است. دلی می‌توان به حدس گفت که او همانند سیرغ است که اسفندیار را می‌کشد. از سویی سولوی که گرفتار چنگ ایلیا می‌شود و ایلیا او را با يك بند به زین اسب خویش می‌بندد، بسیار همانند اولاد مازندرانی است که رستم با کمند شکارش می‌کند و به ویژه شبیه به کرگر (سر کر کردن) تورانی است که اسفندیار با همین شیوه گرفتارش می‌کند. سرانجام سولوی از نظر عظمت و جادوگری ما را به یاد دیوان مازندرانیان

۱۲- مهل ج ۱ ص ۵۱۰-۵۲۰.

۱۴- مهل ج ۴ ص ۹۴-۵۲۴.

* Solovy-le-Brigande

۱۵- نظیر چنین نظری در داستانهای روسی نسبت به سلیمان ابراز شده است که چون عقابی بران است و در میان درختان کاخی ساخته است که سخت نهان است و به هند می‌رود. این اشاره تمثیری است برای لقب « مرغ دهانی » « olseau rahmanlique » (pritsa rakhmanna) Jagic. Die christlich-mythologische Schicht in der russischen Volksepik. Archiv für Slavische Philologie 1. 1978. p. 82-123. urlent = 120.4

بمزیزه دیو سپید می‌اندازد^{۱۶}.

اینک بیردازیم به یکی از نکات جالب توجه. تیری که ایلیا از شاخ بید می‌برد و آن را با خواندن اوراد آماده‌زدن به چشم سولوی می‌کند، همانندی دارد در تیری که رستم با اشاره سیمرغ برای اسفندیار آماده می‌کند و پروفوسور میلر نیکو گفته است. که در روایت ایرانی افکندن تیر به چشم دلیلی قانع کننده دارد ولی در روایت روسی چنین نیست. باید گفت که این نکته از روایت ایرانی بی دلیل تنها به سبب بعضی ارتباطات تصادفی نقل شده است. شاید همزاد شرقی ایلیا چون بر چشم کسی تیری جادوی انداخته است و وجود مرغ عظیم (سیمرغ) در این داستانها با هم در آمیخته باشد^{۱۷}.

ماجرای ایلیا با پلنیتسازای زیبا* که در پی نابودی او است، نزدیک است به ماجرای جادوگری که رستم با او در راه مازندران روبرو می‌شود^{۱۸}.

در ماجرای تاختن به کالین ایلیا با خطر خندقهای پرشمشیر و نیزه‌نازنان یرمی خورد و هراس به خود راه نمی‌دهد تا به جنگ دشمن می‌افتد. رستم نیز درافتادن به‌دام شغاد در همین حال است.

ماجرای ییکار تن به تن پدروپسر که در داستان رستم و سهراب نمودار شده است، در چند مورد در ادبیات عامیانه ملتها دیده شده است. مردم ژرمانیک داستان هیلدبراند

۱۶ - باید گفت که در ادبیات کهن روسی می‌توان شناخته بودند. از سخنان امیرابگور (در پایان قرن دوازدهم) عبارتی است که می‌توان از فراز درخت فریاد کرد که این خود برتوی می‌افکند بر جایگاه سولوی که بر فراز چند بلوط ساخته شده بود.

۱۷ - رگ. ص ۱۰۷.

* La belle Polenitea

۱۸ - در روایتی ج ۱ ص ۱۱۱. جادوگر همچون دختر سولوی نمایان می‌شود. از جانبی هم دختر سولوی با نام «مانع» خوانده می‌شود. گویا جایگاه پدرش در آب درمیان گرفته بوده است. این نکته گویا نزدیک باشد با دریاچه‌ای که در لنین دژرا در میان گرفته است. مهل ج ۲ ص ۳۰۴.

و البراند* و سلتها، کسامور و کارتون** را دارند و مردم فنلاندی کیوی آل*** و نرژان فرقیز قالی و پسرش سیدیلدا**** را دارند.

حماسه ایلیا دارای روایات مختلفی از همین داستان می باشد. پسر پهلوان روس زبوت بوریس***** و گاهی «بازیار جوان» (Sokolnik, Solovnik) و مادرش و گاهی «شاهبانوی آن سوی دن» و گاهی «زن بدخوی» (Latygorka, Letymirka, Semig-) نامیده شده است. در شاهنامه ماجرای Latygorka, Letymirka, Semig-) نامیده شده است. در شاهنامه ماجرای رستم و تهمنه^{۱۹} برخامه پرعفاف فردوسی تا منتها حد متعالی گشته است. دیدارشانانه شاهزاده خانم سمنگان از بیلتن سرانجام با حضور موید جنبه تقدس می یابد. از همین رو شگفت می نماید که سهراب نام پدش را نمی دانسته است. پرفرومیلر تصور می کند که این جزء اخیر یادگاری است از یک روایت کهن و بسیار درشت و خشن تر و نام تهمنه را تحلیل می کند و آن را می رساند به یک آمازون^{۲۰}.

در حماسه روسی، ایلیا نخست با یک زن خشن که همچون یک سوار گستاخ نمودار می شود، بیگار می کند. گویا این اثر سرچشمه کهن روایت شاهنامه باشد. همچنانکه رستم به تهمنه مهرهای کسر آنها^{۲۱} برای شناسایی فرزند آینده خویش داد، ایلیا نیز به همین منظور یک انگشتری به همراهش می دهد.

با آنکه در بیشتر روایات حماسی روسی پسر در پی گرفتن کین مادر بر می خیزد، در بعضی هم مادر به پسر دوازده ساله اش می سپرد که سلام او را چون با

- * Hildebrand et d'Albrand
- ** Clessammor et de Carthon
- *** Kivvi-Al
- **** Gaali et son fis Saydilde
- ***** Zbut, Boris

۱۹- از ته (نخمه) به مفهوم نیرومند درشت.

۲۰- آمازون در اساطیر یونان داستانی است از زنانی جنگاور و سرکش. (م).

پدر دیدار کرد، برساند^{۲۱}. سهراب پیش از بیگار با رستم، سران ایران سیاه را به گریز وامی‌دارد^{۲۲} همچنانکه پسر ایلیا دوبرینای^{۲۳} بوکاتیر را از میدان پدر می‌کند. در این هر دو ماجرا بیگار سه روز ادامه می‌یابد و پدر و پسر با نیزه و کرز و تیغ با هم می‌کوشند. تنها روایت ایرانی تا پایان سرشت پهلوانی را نگاه می‌دارد و به سرانجام نافر جام‌وفادار می‌ماند. اما حماسه روسی گویا مرد است که بدان پایان خوش بدهد یا آن را اندوهبار سازد و سرانجام با یک بیان اخلاقی پایان می‌دهد. ایلیا پسرش را پیش از کشتن می‌شناسد و با او همراه می‌شود و در بعضی روایات هم او را رهامی‌کند تا نزد مادرش برود و در بعضی روایات هم چون پسر آکساء می‌شود که چگونه به جهان آمده است، در خواب بریدرش حمله ور می‌شود. صلیبی که ایلیا با خود داشت ضربه را می‌گیرد و پدر، پسر بزهکار را می‌کشد. طرح بلند حماسی برای توجیه کار پدر، به بند اخلاقی می‌گراید.

کلاً همه روایت‌های شناخته شده حماسه روسی با وجود انحرافات بسیار آن با شاهنامه، نه تنها از نظر جزئیات بر شمرده شده، بلکه به سبب شباهت میان پهلوانهای اصلی حماسه همتندی فراوان دارد.

از دیگر روایات تنها هیلدبراند زرمایک کمایش شبیه است، ولی این پهلوان هم در قبال دیتریش دیرن^{۲۴} پایگاه دوم را دارد. هیلدبراند با میل خودش پس از سی سال غیبت می‌خواهد به یون بازگردد و در این کار کامیاب می‌شود و حتی پسرش البراند^{۲۵} را به نزد مادر باز می‌آورد^{۲۶}.

۲۲- حتی داستان سهراب و گرد آفرید گویا انگلیسی در حماسه روسی گذاشته است. با این استثناء که ایلیا که فردای بر خورده با پسرش بایک آمازون جوان در اسب نام روبرو می‌شود که همچون فرزان روزگار می‌گذارد. میلر، ص ۱۲۸.

۲۳- مهل ۱ ص ۱۱۲.

^{*} Dobrynia

^{**} Dietrich de Berne

^{***} Alebrand

۲۴- H. Kröbs, Firdusi and the Old High German Lay of Hilderbrand, Academy, 1890, 19 April, p. 296.

می‌توان چنین انگاشت که در حماسهٔ روسی ماجرای مورد بحث ساخته نوازندگان دوره گرد روس باشد. اما شمار جزئیات همانندی آنها با داستان رستم، این فرضیه را باطل می‌سازد. طبیعتاً این روایت پرداختهٔ مستقلی است از روایتی شفاهی. میلر تصور می‌کند که ترکان در این میانه واسطه بودند، ولی خود او در سیمه‌ای نشان می‌دهد که داستانهای رستم^{۵۰} در قفقاز بسیار بر سر زبانهاست؛ در نتیجه امکان تماس مستقیم روس قفقازی را که سابقاً به آن اشارت رفت، نباید از نظر دور داشت. با در نظر گرفتن اینکه حماسهٔ ایرانی تنها در نکات دقیق و باریک در حماسهٔ روسی نفوذ گذاشته است و اینکه گاهی روایتی در روسی هست از حماسه‌ای غیر از شاهنامه^{۵۱} و از آنجا که سرانجام راههای دسوخ روایات کهن ایرانی در روسیهٔ جنوبی روشن نیست. يك داستان روسی دازیلابردسی می‌کنیم که پیوند آن با شاهنامه غیرقابل تردید است. يك ضرب‌المثل روسی می‌گوید: داستان ساختگی و سرود از ماجرای است گذشته (Byl).

حماسه‌های روسی سرودهای بهلوانی هستند که برای آواز و خواندن پرداخته شده و دارای وزن شعری بودند. داستانهای عامیانه بویژه داستانهای افسانه‌ای، چندان رنگ ملی نداشتند و به تشر بودند در آنها با آسانی همهٔ موضوعات جالب توجه از همه جا به کار می‌رفت. داستانها مانند حماسه‌های روسی از ادبیات شفاهی بودند که از قرنهای پیش به دست آذیبانی که به ماجراهای شگفت یا حیرت‌آمیز آنها دبستگی یافته بودند، به کتابت آمده و منتشر شده و خوانده می‌شد.

از داستان بروسلان (اوروسلان) لازارویچ* که در دو روایت (P و U) کتاباً نقل شده و هر دو از قرن هفدهم است، چاپهای مکرر شده همانند داستان حسین کرد که در بازار ایران فراوان است.

۲۵- Rostamids

۲۶- ر.ک. شرح گفتار سابق الذکر نولد پسر اپلیا در این گفتار.

* Yeruslan (Uruslan) Lazarévitch

نامهای پهلوانان برجسته آن چنان است که هیچ جای شبهه‌ای از ریشه آن باقی نمی‌گذارد. بر اساس متن U پادشاه Kirko'us Kirkodanovitch است و عمویش Uruslan Zalazarovitch و پسر این پهلوان اخیر Zalazar Zalazarovitch نام دارند^{۲۷}. اسب اوروسلان Arach است؛ یعنی رخش. صورت روسی شده نامها دارای يك بستگی عامیانه است.

یساوند اوس به گوش روسها شکفت می‌نماید. پدر پادشاه را Kirkodan خوانده‌اند که واژه‌ای است شرقی و در روسی کهن به معنی کر کردن است^{۲۸}. زال در سرانجام مبدل به لازار می‌شود. ضمناً در خلال این تبدیلات بعضی صورتهای ترکی هم آشکار می‌شود. ترکیها از صدای را در اول واژه‌ها دوری می‌جویند. از همین رو صورت اوروسلان و آراش پدیدار شده است. تمام اوروسلان (رستم) گویا بر اثر نفوذ نامهای ترکی مانند ارسلان و اوروس و مانند آن پیدا شده است. متن روسی (بویژه در نسخه U) با کلماتی از ریشه ترکی آراسته شده است^{۲۹}. این امر نشان می‌دهد که شاهنامه را ترکیها به روسیه عرضه داشته‌اند. همچنانکه بسیار محتمل است که داستان یروسلان از آثار ادبی مانند شاهنامه چه بسا توسط يك تن ادیب مسلمان برای روسها بازگفته شده باشد. شاید آسانتر باشد که تصور شود از راه تاتاران غازان که مدتها ترد بزگان و بازرگانان روس مترجم بودند آمده باشد.

این داستان دارای يك سازمان بسیار آشفته‌ای است. میلر آن را به هفت فصل بخش می‌کند^{۳۰}. برای نمودار ساختن روایت روسی آن را خلاصه می‌کنیم:

۱- زالازار که عموی (کذا) کیگوروس است، پیری دارد اوروسلان نام که در ده سالگی دارای زوری است فوق‌العاده و به هنگام بازی همبازیها را مثلث می‌کند.

نامهای پهلوانان برجسته آن چنان است که هیچ جای شبهه‌ای از ریشه آن باقی نمی‌گذارد. بر اساس متن U پادشاه Kirko'us Kirkodanovitch است و عمویش Uruslan Zalazarovitch و پسر این پهلوان اخیر Zalazar Zalazarovitch نام دارند^{۲۷}. اسب اوروسلان Arach است؛ یعنی رخش. صورت روسی شده نامها دارای یک بستگی عامیانه است.

پسوند اوس به گوش روسها شکفت می‌نماید. پدر پادشاه را Kirkodan خوانده‌اند که واژه‌ای است شرقی و در روسی کهن به معنی کر کردن است^{۲۸}. زال در سرانجام مبدل به لازار می‌شود. ضمناً در خلال این تبدیلات بعضی صورتهای ترکی هم آشکار می‌شود. ترکیها از صدای را در اول واژه‌ها دوری می‌جویند. از همین رو صورت اوروسلان و آراش پدیدار شده است. نام اوروسلان (رستم) گویا بر اثر نفوذ لغهای ترکی مانند ارسلان و اوروس و مانند آن پیدا شده است. متن روسی (بویژه در نسخه U) با کلماتی از ریشه ترکی آراسته شده است^{۲۹}. این امر نشان می‌دهد که شاهنامه را ترکان به روسیه عرضه داشته‌اند. همچنانکه بسیار محتمل است که داستان یروسلان از آثار ادبی مانند شاهنامه چه بسا توسط یک تن ادیب مسلمان برای روسها بازگفته شده باشد. شاید آسانتر باشد که تصور شود از راه تاتاران غازان که مدتها نزد بزرگان و بازرگانان روس مترجم بودند آمده باشد.

این داستان دارای یک سازمان بسیار آشفته‌ای است. میلر آن را به هفت فصل بخش می‌کند^{۳۰}. برای نمودار ساختن روایت روسی آن را خلاصه می‌کنیم:

۱- زالازار که عمومی (کذا) کیکاوس است، پسری دارد اوروسلان نام که در ده سالگی دارای زوری است فوق‌العاده و به هنگام بازی همبازیها را مثله می‌کند.

۲۷- در متن P نامها عبارتند از:

Karta'us Karta'usovitch. Lazar Lazarevitch et Yeruslan-Lazarevitch.

۲۸- در سندی از ۱۵۰۳ Kergerden آمده است که همانا کر کردن فارسی است.

۲۹- Tagilav, Saadak, Kutas etc.

۳۰- P و U ما این تقسیم‌کلا نمی‌خواند.

بزرگان کشور از این امر به پادشاه شکایت می‌برند و او هم پسر عمو را به دربار کنار، تبعیدی کند.

اوروسلان به شکار می‌پردازد. تنها اندوه اوروسلان نداشتن سر کبی است که به او سواری دهد. روزی با پیرمردی به نام ابواشکو (زان)* که میراخور زالازار است برخورد می‌کند و او هم از اسبی یاد می‌کند که شاهزاده باید او را خودرام کند.^{۳۱} چون آن اسب یعنی آراش را به دست می‌آورد، با لشکری روبرو می‌شود که پدرش برای پیکار با امیر دانیلو سفید** (افراسیاب) فرستاده است.^{۳۲} اوروسلان دانیلو^{۳۳} را می‌راند و از او قول می‌گیرد که با کر کوئوس کاری نداشته باشد. کر کوئوس اوروسلان را بخشید و پایگاهی بلند بدو وا گذاشت. ولی او نپذیرفت و در بی‌ماجرا- های تازه روان گشت.

۲- اوروسلان در این سرکسردانها بسرایوان «پهلوان روس» پیروز می‌شود و سرانجام با او برادر می‌گردد و برای او شاهزاده خانم، دختر ازدها (ماز) تئودول*** را به دست می‌آورد. این شاهزاده خانم غول دریایی است که براسیر آبی به نام کوتاس**** که برادر کهنتر آراش است سوار می‌شود.

۳- اوروسلان چون به زادگاه خویش باز می‌گردد، آنجا را از دست دانیلوی سفید که کر کوئوس زالازار را به اسارت برده است، تپاه می‌بندد. و به زندان شاه که اینک نابینا شده بود، راه می‌جوید. تنها درمان او جگر «پادشاه سبز» یا سپر آتشین و نیزه مشتعل (دیوسفید) است.

* Ivachko

** Danilo-le-Blanc. ۳۱- ر. ک. مهل. ج. ۱، ص. ۴۴۶

*** Theodul ۳۲- ر. ک. مهل. ج. ۱، ص. ۴۵۲

**** Kutas ۳۳- ر. ک. مهل. ج. ۱، ص. ۴۶۸

۴- اوروسلان در پی این درمان به راه می‌افتد و با «پرندگان خندان» که به صورت دختران در می‌آیند، برخورد می‌کند. یکی از آنان را می‌گیرد که او را به نزد پادشاه سبز می‌برد. در راه سری غول آسا^{۳۴} می‌بیند که او را راهنمایی می‌کند و سرانجام بدو اجازه می‌دهد شمشیری را که یافته است بردارد. با این اسلحه پادشاه سبز را می‌کشد و سرانجام کر کوئوس را درمان می‌کند و رهایی می‌بخشد^{۳۵}.

۵- اوروسلان با دو شاهزاده خانم برخورد می‌کند که یکی به او می‌گوید که ایواشکو پهلوان سفید* که مرزدار پادشاه هند است، از دلیری از او در می‌گذرد. اوروسلان او را می‌کشد و به سوی هند می‌تازد.

۶- ایواشکو را می‌کشد و نزد پادشاه هند می‌آید که او را ناتوان می‌یابد. زیرا که غولی که در دریاچه‌ای جای دارد هر روز کسی را فرو می‌دهد و فردا نوبت شاهدخت است. با آنکه غول اوروسلان را به کام آب می‌کشد او در بریدن سه سر او کامیاب می‌شود و یک سنگ بسیار شگفت هم به دست می‌آورد. شاهدخت همسر او می‌شود اما سوگند می‌خورد که شاهزاده خانم «شهر زیر آفتاب» زیباتر از او است. بی‌درنگ اوروسلان در پی یافتن او روان می‌شود و آن سنگ گرانها را نزد همسرش می‌گذارد تا به فرزند آینده‌اش بدهد. شاهزاده خانم زیبا را در اندک زمانی می‌یابد و در کنار او زن اول را فراموش می‌کند.

۷- همسر اول پسری می‌زاید به نام اوروسلان اوروسلانویچ. او نیز مانند پدرزود می‌بالد و مانند او با همبازیهایش که او را نیشخند می‌کردند که پدرش شناخته نیست، بدرفتاری پیشه می‌کند. پهلوان جوان از مادر جوانی می‌شود و اسبی از اصطبل

۳۴- در نسخه P این غول Roslaney نام دارد که يك تلفظ جدید است از نام رستم.
 ۳۵- در شاهنامه مهل ج ۱، ص ۵۲۰-۵۴۰ کیکاوس از رستم می‌خواهد تا از خون دیو سفید در چشمانش بچکاند، «به چشمش جواندر کشیدند خون شد آن دیده تیره خورشید گون»، اما رستم جگر غول را به اولاد می‌دهد.

* Ivachko le preux-Blanc

پدر بزرگش برمی‌گزینند و راهی شهر زیر آفتاب می‌شود. هنگامی که به پدر نزدیک می‌شود آوای سوت می‌شود و در برابر او می‌ایستد. نخست پسر فراموش می‌کند که از اسب فرود آید اما سرانجام پدر پسر را به زمین می‌افکند. پسر نیزم‌ای را که به سوی او می‌آید می‌گیرد و سنگی را که بر بازو بسته بود به او می‌نماید. پدر و پسر همدیگر را می‌شناسند. پسر پدر را بر آن می‌دارد تا نزد زن شرمعی‌اش باز آید. پادشاه هند (زابلستان) نیمی از کشور خویش را بر اوروسلان که زندگمی را با خویشی به سر می‌آورد می‌بخشد و اینک نوبت پسر است که در می‌سر بلندی روان شود.

می‌توان دریافت که این داستان دارای قطعات فراوان و گوناگون و به هم پیوسته است که آنچه از سرچشمه ایرانی در آن درج شده است محدود است. می‌توان گفت که کلاً ماجراهای مندرج در حماسه ایلیم‌سواروم ریشه می‌رساند به ماجراهای رستم در مازندران و بیکار پدر و پسر.

در آغاز داستان جزئیاتی که از حماسه ایرانی گرفته شده است عبارتند از: کبودگی اوروسلان و دور افتادن او از دربار و گزینش اسب و نخستین جنگ دایلوئی سفید (افراسیاب) و شکستی که دایلو به کر کوئوس وارد می‌سازد و مرگ پادشاه سبز (دیوسفید) که جگر او درمان کر کوئوس (کیکلووس) است. در پایان داستان جنگ اوروسلان با پسرش با شرح مفصل بیان می‌شود تا به سرانجام نیکو برسد.

با آنکه داستان عامیانه اوروسلان پسر رسلان مسوود بی‌مهری و بی‌توجهی دانشمندان روسی قرار، گرفته همچنانکه در ایران هم چنین کرد چنین حالی را دارد، باز هم این داستان شبه رستم در روسیه طرف توجه بسیار شهری و روستایی است. در هر بازار محل صدها نسخه از «پروسلان» خریداری و برده می‌شود تا در پرتو شمع کم نور خوانده شود. نسلهای بسیاری شرح بیکارهای پهلوانان این داستان عامیانه را از زبان پیرزنها شنیده‌اند. پوشکین شاعر بزرگ روس به هنگامی که شعر روسی را جان می‌بخشید و آن را چنان شعری می‌ساخت تا همه کس از مردم عامی هم به آن دسترسی داشته باشد و آن را دربابد، از داستان پروسلان الهام گرفت و

داستان روسلان ولودمیلا (۱۸۲۵) را سرود. گویانکه چندان چیزی از موضوع اصل بر جای نگذاشت و در آن بسیاری نکات بی سابقه مندرج ساخت. اما در همین صورت جدید کاملاً روسی منظومه، باز هم رایج‌های از ریشه ایرانی‌اش به مشام می‌رسد. پایه‌گذار مکتب موسیقی روس کلینکا آن را نیک در یافته است و در ساختن ایرانی از منظومه یوشکین (۱۸۳۲) در نمودار ساختن صحنه در جادو از موسیقی ایران مایه گرفته است. و با آرمونی و یاری از آلات موسیقی توانسته است تأثیری شگرف فراهم آورد.

بدین گونه از دیرباز پیکر رستم در ادب روس اثر گذاشته است. پهلوان زابلستان بسیار کهنسالتر از ایلیا است و اگر در ایلیا صفات مشابهی دیده می‌شود، باید پذیرفت که از همزاد کهن خویش اثر پذیرفته است. بعدها این داستان عامیانه نام پهلوانان ایرانی را به گوش روسها آشناتر ساخت اما از نظر ماجراها، روسها همچنان به آنچه در حماسه‌های کیف جذب‌داخته بودند وفادار ماندند. رستم در این ماجراهای جدید آنچنان در اساطیر عامیانه روس عمیقاً اثر گذاشته است که نه شاعران می‌توانند وجود او را نادیده بگیرند و نه موسیقی‌دانان. پس از این همه دیگر گوئیها جوانی از سر گرفته و زندگی نوی پیش می‌گیرد و با چرنومور جادوگر ریش‌دراز که می‌خواست او را از شاهزاده خانم دوست داشتنی اسلانو جدا سازد به پیکار می‌خیزد. اینجا رستم از دشمنهای آفتابی که در آن حماسه ایرانی رواج دارد، دور است ولی با اینکه باید از دشمنی یاری گرفت و با آن همداستان شد:

پژده که می‌باید از که با باشد شه تشن
 ناس تشن سید شله از انا هسر لسان